

## درس هفتصد و پنجاه و پنجم

### مروری بر مباحث کیفیت قضا و قدر

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این جلسه یک مروری بر مطالب گذشته می‌کنیم و إن شاء الله تتمه‌اش را جلسه بعد نسبت به روایات و احادیث و اخبار در این زمینه ادامه می‌دهیم چون قضایا و مسائل یک مقداری به آنها برمی‌گردد، ادامه می‌دهیم تا ببینیم به کجا می‌رسیم.

### برگشت قضیه عالم قضا و قدر به یک واقعیت ثابت

همان‌طوری که در نظر رفقا هست در بحث مثل افلاطون قضیه تجسم مثل افلاطونی به عالم قضا کلی و قدر جزئی تشبیه شده بود. همان‌طوری که مرحوم صدرالمتألهین فرمودند، این تشبیه خالی از استحسان نبود منتها در کیفیت تجسم این تشبیه و تمثیل، مطالب مختلفی بود که ما در جلسات گذشته سعی کردیم که این اختلاف‌ها و این ناهماهنگی‌هایی که وجود دارد را از میان برداریم. صحبت تا آنجایی که یادم است به اینجا رسیده بود که در قضیه عالم قضا و عالم قدر، هر دو اینها به یک واقعیت ثابت برمی‌گردد. تصویری که ما داریم و تصور ابتدایی و همان تصور عامیانه - که منظور از تصور عامیانه افراد عوام نیستند بلکه اشخاصی هستند که بالآخره کم‌وبیش در این زمینه اهل اطلاع هستند منتها به نظر می‌رسد که اطلاع، اطلاع کافی نیست و از کتاب‌ها و تألیفاتی که نوشته شده است این طور احساس می‌شود - بر این است که قبل از خلقت این عالم که عالم ماده است و حدوث آن حدوث ذاتی است، این مطلب قبل از حدوث این عالم به یک عوالم دیگری مربوط می‌شود که آن عوالم طبعاً از سنخ این عالم به حساب نمی‌آمدند و خب مطالبی در اینجا هست و افرادی که تا حدودی اهل اطلاع و فلسفه هستند می‌بینیم که در مطالبشان اضطراباتی هست، **فَکَیْفَ** به آنهایی که اصلاً در این مسئله [ورود و تحقیق] نکرده‌اند.

### مسئله زمان دائرمدار تطوّر ماده و عدم ارتباط آن به مجردات و تمثیل

من خودم یک وقتی با یکی از فضیای مشهد صحبت می‌کردم و صحبت در کیفیت خلقت نور معصومین علیهم‌السلام بود که خداوند ۱۴۰۰ سال - البته اگر بخواهیم همین‌ها را هم ادامه بدهیم خواهد آمد - قبل از

خلقت این عوالم نور آنها را خلق کرد. خب طبیعی است که این مسئله از بدیهی‌ترین مسائل است که حتی **الأوائل** هم می‌توانند این مطلب را ادراک کنند که مسئله زمان دائرمدار تطوّر ماده است و هیچ ارتباطی به مجردات و تمثیل ندارد. پس این ۱۴۰۰ سال قبل از خلقت عالم چه معنایی دارد؟! چه تصویری می‌شود از این کرد؟! وقتی ماده‌ای نیست، دیگر گردش هم در او معنا ندارد! وقتی ماده‌ای نیست دیگر گذشت هم در آن معنا ندارد! وقتی ماده‌ای نیست و تطوّر در ماده نیست، دیگر زمانی که آن زمان انتزاع می‌شود و زائیده ماده است، آن زمان هم طبعاً نمی‌تواند معنا داشته باشد. یعنی در این قضیه این قدر مسائل بسیط ارزیابی می‌شود، حالا تا چه برسد به اینکه بخواهیم اصلاً به مسائل قضاء کلی و امثال ذلک برسیم که آن اصلاً به طور کلی خیلی از این مطالب و مسائل پرت است.

از مطالب و بحثی که خدمت رفقا عرض شد این قضیه به دست آمد که بحث بر سر قبل از خلقت این عالم و انتهایش و قبل از آن نیست که ما یک میلیون یا ده میلیون یا یک میلیارد [سال] به عقب برگردیم تا برسیم به یک نقطه‌ای که حالا امروزی‌ها [به آن] نقطه انفجار یا بیگ‌بنگ می‌گویند. یا اینکه فرض کنید این اصل به طور کلی منتفی شده باشد و یک فرضیه دیگری بخواهد بیاید و آن حلقه ارتباط بین ماده و غیر ماده - مجرد - را برقرار کند. اصلاً طرح این بحث راجع به این مسئله و به این کیفیت معنا ندارد زیرا در قضیه قضاء الهی صحبت از عالم کلی به عالم جزئی است نه اینکه از عالم جزئی به عالم کلی باشد؛ صحبت از این است که این تعیین خارجی ماده، معلول علت مافوق اوست پس باید صحبت را به طور کلی از این جزئیت و ارتباط او با قبلش بیرون آورد و بحث را از آن مرتبه بالا که مرتبه مبدأ اعلی است شروع کرد که در آنجا چه اتفاقی افتاده است؟ در آن مبدأ اعلی چه قضیه‌ای واقع شده است که این سلسله مراتب ظهور به این نحو علیت و معلولیت و تمثیل به صور مادون، به این کیفیت تنازل پیدا کرده است تا این عالم ماده و اعیان خارجی را تشکیل داده است. وقتی که صحبت در آنجا می‌شود، ما اصلاً به طور کلی می‌بینیم که زمینه بحث عوض شد؛ اصلاً به طور کلی زمینه صحبت و کیفیت ورود در مطلب تغییر پیدا می‌کند. در آنجا مسئله تقدم و تأخر اراده، اول چیزی که در آنجا مطرح می‌شود از میان برداشته می‌شود. وقتی که در ذات پروردگار که وجود بحث و بسیط و اطلاقی است نگاه می‌کنیم، این وجود بحث و بسیط و اطلاقی می‌خواهد به اراده و مشیت او به وجود متعین و وجود متشخص و مقید خارجی ظهور پیدا کند. این تبدیل، این تعیین، این تنزل و این ظهور به چه نحو انجام شده است؟! صحبت در اینجا است. آیا این مسئله به طور صدفه و به نحو اتفاق یعنی بدون هیچ گونه علتی انجام گرفته است؟! خب این طبعاً بطلانش از ابده بدیهیات است! این تبدیل و تشخیص ظهور لایتناهی که خودش قبل از تحول و تغیر و ظهور، خودش به **وجوده الشخصی و وحدته الشخصیة** تشخیص دارد. این تشخیص به تشخیصات لایتناهی متبدل می‌شود. در این تشخیص همان وجود که وجود اطلاقی و فیض اقدس است، - نه فیض مقدس - در آن

فیض اقدس که همان وجود اطلاقی، وجود لایتناهی، عالم وحدت، عالم هوهویت و مقام احدیت، تمام اینها در یک سنخ و در یک سلک قرار دارد، وقتی که آن وجود اطلاقی می‌خواهد متبدل بشود قطعاً باید متأخر از اراده باشد!

## معنای مقام واحدیت

اراده ذات بر تنزل وجود است که موجب ظهور وجود اطلاقی و انبساطی به مقام واحدیت است. اینجا را مقام واحدیت می‌گویند. حالا ما کاری به اصطلاح نداریم که بخواهیم در این اصطلاح صحبت کنیم که خوب قطعاً در اینجا هم خواهد آمد. إن شاء الله در قضیه مقام واحدیت و کیفیت اینها [بیان می‌کنیم]. خوب بالأخره همه این مسائل به مسئله قضاء و قدر برمی‌گردند و چاره‌ای نیست که از این مسائل صحبت بشود. فعلاً به اصطلاح و کلمات کاری نداریم بلکه به همان حقیقت خارجی کار داریم؛ این اراده و مشیتی که علت برای این تبدل وجود انبساطی است و وجود بسیطه و صرف الحقیقه است - **صرف الحقیقه کلّ الأشياء** - آیا در این مسئله اراده تقدم و تأخر معنا دارد یا ندارد؟! باید از اینجا بحث را شروع کنیم یعنی تمام افرادی که آمده‌اند مسئله قضاء و قدر را در قضایای دیگر مثل جبر و اختیار و اینها برده‌اند، مسائل دیگر پیش آورده‌اند که حالا کاری به آن نداریم. فعلاً در همین بحث اول قضاء و قدر، وقتی در آنجا مطرح کردند از این نکته غافل شدند که اصلاً حقیقت اراده احدیت قابل برای تجزّی هست یا نیست و آیا آن اراده، اراده ثانوی، ثالث، رابع و خامسی دارد که یکی پس از دیگری است یا اینکه اصلاً در آنجا اراده ثانی معنا ندارد؟! وقتی که ما از اراده ثانی صحبت می‌کنیم آخر این قضیه باید اصلاً [حذف] بشود، آخر چقدر این حرف حرف عبث و بیهوده‌ای است؟! یعنی در مقام اراده اولی اراده ثانی نبوده است، شما می‌توانید در ذات پروردگار یک هم‌چنین چیزی را تصور کنید که وقتی اراده و مشیت ذات پروردگار به امری تعلق می‌گیرد، هنوز اراده ثانی نیست؟! نیست یعنی فاقد است. ذات پروردگار فاقد اراده ثانی است و لازمه‌اش جهل به آن اراده و مقام است، و تطرّق جهل در ذات پروردگار و نفس و بعد هم مسائل و توالی فاسدی که همین‌طور یکی پس از دیگری بر این مسئله مترتب می‌شود و مقام احتیاج، امکان، نفس و سقوط واجب الوجودی از واجب الوجودی! دیگر در مطالب و بحث‌های دیگری می‌رود. پس در اینجا وقتی که خواهی می‌فرماید:

این همه عکس می و نقش و نگارین که نمود \*\*\* یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد<sup>۱</sup>

حرف بیخود نزده است! عین واقعیت را در اینجا بیان می‌کند و بهتر از این نمی‌تواند بگوید که وقتی شما

<sup>۱</sup>. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۱۱.

مقام ذات را تعقل می‌کنید، در هر رتبه‌ای از مراتب ذات که بخواهید تصور کنید؛ در هر رتبه و مرتبه و وهله‌ای که تصور کنید ذات دارای اراده‌ی اولی در مقام واحدیت است و فاقد اراده‌ی ثانیه و ثالثه و رابعه و هَلْمُ جَزَا خواهد بود، این بطلان حقیقت ذات از آن مرتبه واجب الوجودی و صمدیت و مطالب دیگر می‌شود. بنابراین خیلی دسته‌بندی و مسلسل‌وار دارم جلو می‌آیم تا اینکه واقعیت مقام قضاء و مقام قدر مثل آب خوردن در اختیار همه قرار بگیرد.

### جستجوی خدا در کنار خود!

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمودند که ما کتاب الله شناسی را می‌نویسیم، داریم خدا را از آنجا پایین می‌کشیم و جلوی دست مردم می‌گذاریم که بابا این خداست! این قدر دنبال چه می‌گردید؟! این قدر دارید در غیب جستجوی او را می‌کنید، جلوی شماست! ایرادی که به آقای حداد - رضوان الله تعالی علیه - می‌گرفتند چه بود؟! ایراد این بود که او خدا را همین‌طور بی‌پرده نشان می‌دهد! خب نشان دادن مگر غیر از این است؟! مگر قرار بر این است که غیر از این باشد؟! حتماً باید یک غول بی‌شاخ و دمی باشد و در ده‌تا صندوق قفل شده باشد و یکی یکی آن را باز کنیم و حالا برسیم یا نرسیم؟! آمده‌اند برای ما خدا را ترسناک نشان داده‌اند؛ خدای مُخیف و ترسناک را به ما نشان داده‌اند و از ما توقع دارند که یک هم‌چنین خدایی را پرستش کنیم! خب خدایی را که در ده‌تا صندوق پنهان کرده‌اید و بر هر کدام یک قفل در خبیر زده‌اید، خب معلوم است موقعی که الله اکبر می‌گویید و نماز می‌خوانید چه حالی نسبت به آن خدا دارید! دیگر خدایی در مقابل خودتان نمی‌بینید تا با او مواجه بشوید! خدا در صندوق هست! خدا در عوالم غیب هست! خدا اینجا نیست! چه کسی را عبادت می‌کنید؟! این طوری خدا را به مردم معرفی می‌کنیم و می‌گوییم که بیایید این خداست حالا برای او نماز بخوانید و الله اکبر و تکبیرة الإحرام بگویید.

بزرگان و اولیاء و عرفاء گفته‌اند: وقتی داری نماز می‌خوانی خدا از آن سجاده به تو نزدیک‌تر است! از این سجاده‌ای که روی آن ایستاده‌ای به تو نزدیک‌تر است، این خدا را عبادت کن! حضور خدا را در وجود خودت احساس کن! سجاده چیست؟! سجاده یک چیز دیگر است و برای خودش یک حساب و کتاب دیگری دارد. وجود خدا را در وجود خودت احساس کن آن وقت الله اکبر بگو و ببین چه حالی پیدا می‌کنی! آن وقت ببین چه حال و هوایی داری! وقتی الله اکبر می‌گویی دیگر ذهن [پیش] یک چیز هم‌چنین دور و در افق‌ها و آن دوردست‌ها و کهکشان‌ها نمی‌رود! یعنی ما که داریم بین آن ستاره‌ها و در راه شیری و آن طرف‌ها [دنبال خدا] می‌گردیم و ذهن به آنجا می‌رود و دائماً از آن خدای اصلی دور می‌شویم! دائماً داریم خودمان را دور می‌کنیم و به آن کهکشان‌ها می‌کشانیم! درحالی که خدا همین‌جاست! می‌گوید: کجا داری می‌روی من بغلت هستم،

کنارت ایستاده‌ام، جلویت هستم و این طرف هستم، داری کجا می‌روی؟! کجا داری می‌روی که من را پیدا کنی؟! یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم!<sup>۱</sup> این مسئله است.

پس وقتی می‌گوییم که این وجود ذات پروردگار و آن وجود متشخصش، آن اراده‌ا زلی که تعلق می‌گیرد، آن اراده دیگر ثانی ندارد! نفس آن اراده، در او همه چیز است و آن اراده حقیقتی مانند اراده‌ امثال ما نیست؛ من وقتی که می‌خواهم اراده‌ یک مطلبی را بکنم چه بسا این اراده‌ دوم قبلاً اصلاً در اراده‌ من منطوی نبوده است مثلاً من اول اراده می‌کنم که از اینجا بیرون بروم. آیا در این نفس اراده‌ من که می‌خواهم از اینجا بیرون بروم، رفتن به مقصد هم نهفته است؟! نه! ممکن است در همین اراده، رفتن به آن مقصد باشد که آنجا بروم یعنی ممکن است مترتب نباشد. می‌گویند: آقا کجا می‌روید؟! می‌گوید: فعلاً از اینجا بیرون بروم تا بعد تصمیم بگیرم بینم که می‌خواهم کجا بروم. بیرون می‌روم و می‌گویم که کجا بروم؟! به منزل بروم؟ فلان جا بروم؟ فلان چیز را بخرم؟ وقتی به آنجا رسیدم تصمیم می‌گیرم. [وجود] اراده‌ ثانیه در اراده‌ اولی معنا ندارد. حالا که می‌خواهم به آن مقصد بروم، همه‌ مسائلی که در آنجا اتفاق می‌افتد یکی پس از دیگری محتاج به مرور زمان است و من فاقد آن اراده‌های بعدی هستم و هر کدام را در جای خودش اعمال می‌کنم. آیا در مورد پروردگار هم همین طور است؟! یعنی پروردگار وقتی که یک اراده می‌کند بر تنزل حقیقت خودش به جنبه‌ واحدیت و آن حقائق کلیه، آیا پروردگار نمی‌داند که بعد از او [چه اتفاقی می‌افتد]؟! خب حالا فرض کنید یک حقیقت کلیه ایجاد کردیم، بعد حالا بنشینیم فکر کنیم ببینیم این حقیقت کلیه به چه صورت جزئی‌تر بعداً درمی‌آید؟ فعلاً حوصله نداریم راجع به آن فکر کنیم، فعلاً کارمان زیاد است نمی‌توانیم بفهمیم! بعد وقتی این حقیقت کلیه را درست کردیم، این انسان کلی را وقتی که درست کردیم، این حیوان کلی و این ملک کلی را وقتی که ایجاد کردیم، حالا بنشینیم ببینیم اگر این بخواهد تبدیل به انسان خارجی و به تعیین خارجی بشود باید به چه شکلی باشد؟! قد یک متر و نیم به آن بزنیم یا قد یک متر و هفتاد یا دو سانتی متر به آن بزنیم؟! رنگش را این طور کنیم؟! خصوصیات دیگر را آن طور کنیم و امثال ذلک.

### تحقق یک اراده‌ خارجی و عینی در ذات پروردگار در مقام اعمال و فاعلیت

آیا این طور است؟ یعنی آیا ذات پروردگار این طور است؟! این از ابطال اباطیل است و اصلاً معنا ندارد که در ذات پروردگار یک هم‌چنین معنایی بخواهد تطرّق پیدا بکند. پس به حکم عقل و برهان فلسفی - کاری

۱. غزلیات سعدی، غزل ۴۳۶:

عمرها در پی مقصود به جان گردیدیم \*\*\* دوست در خانه و ما گرد جهان گردیدیم

به عرفانی نداریم - و به دلیل فلسفی، ذات پروردگار در مقام اعمال و در مقام فاعلیت که آن فاعلیت باید مسبق به اراده باشد، در آنجا فقط یک اراده تحقق خارجی و تحقق عینی پیدا کرده است و آن اراده موجب خلق اشیاء در عوالم مختلف و در صور مختلف بوده است. آن اراده وقتی که تعلق بر خلقت آن شیء و اشیاء دیگر گرفته است، آیا اراده بر این تعلق گرفته است که آن فعلاً انجام بشود ولی این انجام نشود - اگر این است - خب اصلاً دیگر اراده نبود. وقتی که اراده ذات پروردگار بر یک مسئله و بر آن خصوصیات متأخر بر آن مسئله تعلق گرفت، یک مسئله در اینجا تحقق پیدا کرد و آن عبارت از خلقت اشیاء مترتباً بر یکدیگر است و این ایراد ندارد! یک وقت اراده شما تعلق بر یک امر می گیرد، یک وقت اراده بر دو امر متوالیاً تعلق می گیرد؛ یعنی نفس اراده، بر آن دو امر به نفس آن اراده واحد تعلق می گیرد. خب اگر این طور باشد پس مسئله عالم قضاء و قدر در این صورت چه خواهد شد؟! وقتی که یک کتابی را نگاه می کنید، نویسندۀ وقتی که می خواهد این کتاب را بنویسد، صدرالمتألهین وقتی می خواهد این کتاب را بنویسد، یک وقتی نسبت به مطالبی که می خواهد در این کتاب بیاورد جاهل است و می گوید: بسم الله را می گویم، قلم را در مرکب می زنیم و شروع به نوشتن می کنیم، حالا آخر جلد دو به چه ختم می شود را نمی داند. واقعاً هم نمی داند که به چه ختم می شود. می گوید: فعلاً قلم را می زنیم و شروع می کنیم به نوشتن، هر شب دو سه صفحه می نویسیم تا اینکه بعد مطلب یکی یکی پیدا بشود. چه بسیار ممکن است حتی مطالبی در آن موقع در ذهن نباشد و با مراجعه به کتب دیگر انسان نسبت به یک مطلبی اطلاع پیدا بکند. ما که معصوم نیستیم، ما که امام نیستیم، ممکن است که یک مطلبی در ذهن باشد و با مراجعه به بعضی از مدارک دیگر طرز فکر تغییر پیدا بکند. خیلی از نویسندۀها هستند که وقتی شروع به نوشتن می کنند [تا آخر] مطالب فرق می کند.

پس در وهله اول اطلاعی بر آنچه که در اینجا می خواهد بنویسد ندارد و اختتام او را نمی تواند تصور کند. یکی به این قسم شروع به نوشتن می کند و می گوید: یا علی را گفتیم و شروع کنیم تا ببینیم در اینجا چه خواهد آمد، کم کم یک صفحه دو صفحه ده صفحه بیست صفحه تا همین که این تمام شد، آن وقت می گوید که خیلی خب مسئله به اینجا رسید و این مطالب در آن هست. یک وقتی این طور است اما یک وقتی خود آن فرد و مؤلف می داند که چه می خواهد در آن بنویسد و یکی یکی مطالب در ذهنش هست ولی نمی تواند یک مرتبه ارائه بدهد، مجبور است شبی چهار صفحه پنج صفحه بنویسد و بیشتر قدرت ندارد، دستش جان ندارد، زمان او را یاری نمی کند بر اینکه بخواهد یک مرتبه بنویسد؛ نمی تواند خلق الساعه یک کتاب جلد دو اسفار همین طور بنویسد. تمام مطالب در ذهن هست. آن جهت اراده بر این انطواء کتاب بر این محتویات موجود است ولی به واسطه ضعف های خارجی و عدم قدرت و نواقصی که دارد، توان برای پیاده کردن آن اراده را ندارد الا به گذشت زمان و به بعضی تمهیدات که همین طور به قول عرب ها شویه شویه جلو بیاید تا اینکه هر شب پنج تا

ده تا صفحه از اینها بنویسد اما خود آن مطالب از اول در ذهن هست که اول از چه خط شروع می‌شود و بعداً به چه ختم می‌شود، این مطالب در ذهن است ولی نمی‌تواند اینها را خلق الساعه ارائه بدهد و این نیاز به گذشت دارد.

وقتی که شما این مطالب آخر را نگاه می‌کنید می‌گویید که این صفحه قبلش باید اینها را نوشته باشید، یک صفحه دیگر از آخر به اول می‌زنید و می‌گویید که این قبلاً باید این طور باشد، همین طور یکی یکی می‌گویید اما در ذهن خود نویسنده تمام مطالب الآن حضور دارد، خودش در ذهنش مرتب می‌کند - بدون اینکه اصلاً بیاورد - که اول این بحث را شروع می‌کنم، بعد این بحث را شروع می‌کنم، بعد این روایت را نقل می‌کنم، بعد آن کلام فلان حکیم را می‌آورم، آن قضیه را ذکر می‌کنم، تمام اینها را در ذهن خودش مرتب کرد و آماده است اما قدرت ندارد اینها را یک دفعه بیاورد.

### ایجاد تمام سلسله مراتب وجود به نفس یک اراده

در ذات پروردگار یک هم‌چنین مثالی را می‌توانیم در اینجا جاری کنیم. در ذات پروردگار آیا اراده بر تألیف کتاب تکوین مثل کسی است که اطلاعی بر محتویات کتاب ندارد؟! اینکه معنا ندارد. ذات پروردگار در تألیف کتاب تکوین به نفس اراده، تمام آنچه را که باید انجام بشود همه را دارد. آیا عاجز است از اینکه آنها را مثل آن مؤلف یکی یکی بیاورد؟! عاجز نیست. پس هیچ دلیلی برای تقدم و تأخر در آن اراده‌های متفاوت وجود ندارد و هر مرادی که بخواهد به واسطه عجز یا به واسطه نقائص ذات بخواهد تأخر تکوینی پیدا بکند، این در ذات پروردگار مردود است. آنچه که باقی می‌ماند این است که ذات پروردگار به نفس اراده واحده - به یک اراده - تمام سلسله مراتب وجود را به نفس اراده و دفعه‌ما ایجاد کرده است منتها هر کدام از آن مراتب وجود، آثار خودش را دارد. فرض کنید که یک مرتبه فقط مرتبه معناست، در یک مرتبه صورت است، در یک مرتبه صورت مثالی است و... چون خود صورت‌ها هم در عوالم بالاتر باهم در خود آن حقائق کلیه می‌توانند اتحاد پیدا بکنند. در یک مرتبه که مرتبه خارج است، اینها همه تعینات خارجی و تجسماتی است که هر کدام برای خودشان متمایز از یکدیگر خواهند بود.

### شرح و توضیح روایت: «كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُن مَعَهُ شَيْءٌ وَ الْآنَ كَمَا كَانَ»

لذا وقتی شما به این قضیه نگاه می‌کنید دیگر روایت موسی بن جعفر علیهما السلام که بسیاری از افراد این روایت را مردود شمرده‌اند و حتی نفهمیده‌اند که معنایش چیست و گفته‌اند که این روایت زائد است [برای شما روشن است]. بله، مثلاً از ائمه داریم: «كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُن مَعَهُ شَيْءٌ»، این را داریم ولی دوباره خدا را در

یک عالم هوویت و احدیت و احدیه الذات انداختند که هیچ ارتباطی وجودش با وجود سایر مخلوقات ندارد و وقتی که خدا را در آن مرتبه انداختند، «**كَانَ اللهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ**» معنای خودش را می دهد؛ خدا بود و هیچ چیزی نبود! یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود! همان که از کوچکی به ما می گفتند، در آنجا صدق پیدا می کند. وقتی که ما به روایت موسی بن جعفر علیهما السّلام می رسم، می بینیم حضرت می فرماید: **«و الآن كما كان»!**

این **«و الآن كما كان»** الآن که این خلق مادی در مرآی و منظر ماست، الآن که این عوالم همه در جلوی چشم ماست، دیگر این **«كَانَ اللهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»** چه معنا می دهد؟! یعنی خدایی که در آن موقع بود و هیچ نبود، الآن هم آن خدا هست **«و لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»**، نه اینکه هیچ نبود. **«كَانَ اللهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»** معنای این روایت معنای نبود اشیاء نیست بلکه معنایش عدم تکوّن اشیاء به نحو وجود انضمامی است. نمی دانم چرا اینها آن قدر نمی فهمند! وجود انضمامی اشیاء در کنار پروردگار معنا ندارد، مگر این وجود را از کیسه خاله شان آورده اند؟! **«كَانَ اللهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»** یعنی همان مقام احدیه الذات، همان صرافت وجود، همان مقام وجود اطلاق و لایتناهی که در ذات پروردگار هست، دو بر نمی دارد، چه الآن می خواهید تصور کنید، چه دو بیست میلیون سال قبل را می خواهید تصور کنید، چه دو بیست میلیون سال بعد می خواهید تصور کنید، چه اصلاً مسئله را در عالم مثال ببرید، ارتباط بین خلائق و خالق را قطع کنید، هر کاری می خواهید انجام دهید، این وجود اطلاق دو بر نمی دارد. **«كَانَ اللهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»!** آقا این تنگ آب در دست راست من هست و لیوان هم در دست چپ من هست و این در کنار این است، **«كَانَ اللهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»** یعنی خدایی نبوده که در کنارش یک لیوان آب باشد، هر چه بوده همین تنگ آب بوده است، توجه کردید؟! هر چه بوده همین وجود احدیه الذات بوده است، آن وجودی که در مقام هوویت است، آن وجودی که در مقام وجود اطلاق است، الآن چه تغییری در آن پیدا شده است؟! **«و الآن كما كان»!**

پس این که امام کاظم می فرماید: **«كَانَ اللهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ وَ الآن كما كان»**، این حقیقت **«و الآن كما كان»** که ما داریم الآن اشیاء خارجی را می بینیم که متمایز از یکدیگرند، این تمایزی که می بینیم همان تمایز در مقام احدیه الذات است، همان است! پس عالم قضاء و قدر یکی شد! نه قضائی داریم و نه قدری! قضاء و قدر همه برداشته شد! یک حقیقت واحده است که آن حقیقت عبارت از احدیه الذات است که آن احدیه الذات الآن موجود. نه اینکه قبلاً، آن طرف ها، در صندوق، در افق ها، در غیب ها، در کهکشان ها، سیاه چال ها، ستارگان و سیارات برویم و ببینیم آن طرف چه بوده و هست! یک چیزی که در کیسه هیچ عطاری پیدا نمی شود! آن وقت اسم احدیه الذات را روی آن بگذاریم و بعد خودمان را بکشانیم بیاوریم اینجا در این مدرّس خودمان را قرار بدهیم و جدای بتی و انقطاع کلی از آن مقام ذات در اینجا برای ما پیدا بشود. حالا بگردیم ببینیم آنجا چه بوده

و یک چیزهایی سر هم کنیم. نه آقاجان! همان مقام اُحدیة الذاتی که این مقام برای ذات پروردگار ثابت بوده است، این مقام ثابت است! «بوده است» و «است» و «خواهد بود» از میان برداشته می شود و یک واقعیت می ماند.

### معنای روایت «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا اِزْدَدْتُ يَقِينًا»

لذا امام علیه السلام می فرماید: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا اِزْدَدْتُ يَقِينًا»<sup>۱</sup>! امیرالمؤمنین می فرماید: اگر پرده برداشته بشود، به یقین من اضافه نمی شود. درحالی که باید اضافه بشود! هرچه هم ما یقین داشته باشیم بر اینکه جنابعالی راست می گوید، هرچه هم ما قسم حضرت عباس بخوریم بر اینکه شما راست می گوید، اگر بگویند که الان در منزل ما فلان چیز هست، تا وقتی که من نیایم با چشمم در منزلتان نبینم، مسئله یک ذره ای [واضح نیست] و می گویم: شاید یادش رفته، شاید خوب دقت نکرده و... یقین دارم و می گویم که این درست است ولی خب آن طور که ملموس باشد [نیست] من الان از بیرون که بیایم آقای... بیایند به بنده بگویند که افرادی که در این مجلس هستند اینها هستند، یکی یکی اسامی را هم نوشته ام. خب می گویم: اشتباه نکرده است دیگر، نوشته: آقای فلان، آقای فلان، آقای فلان. من الان نسبت به افرادی که اینجا هستند حالت اطمینان و حالت یقین پیدا می کنم، درعین حال، فرق می کند که من در را باز کنم و بیایم اینجا بنشینم و نگاه به رفقا بکنم و یکی، یکی، یکی ببینم، حالا آیا این حالی که الان دارم با اینکه صورت [اسامی] افراد را به من بدهند، یکی است؟! **بیننا و بین الله** یکی است یا نه؟! نه، این یک چیز دیگر است.

امیرالمؤمنین می گوید: این را هم من ندارم! حالا چه می شود که انسان به یک مرتبه ای برسد که وقتی پرده برداشته می شود ذرّه مثقالی بر حالت و احساس خودش، دو حالت مختلف تأثیر نگذارد. این غیر از این است که همه چیز ثابت است؟! وقتی حضرت می گوید: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا اِزْدَدْتُ يَقِينًا» یعنی من الان دارم می بینم، چه چیزی می خواهد برایم روشن بشود؟! دارم می بینم نه اینکه به من گفته اند. آنچه که گفته اند درست است و صادق است، صادق مصدّق گفته است و من هم یقین دارم و قسم حضرت عباس هم رویش می خورم که موبه مو انجام می شود، ولی باز باز با آن حال و احساس و موقعیتی که برای انسان در مواجهه با خود حقیقة الشیء حاصل می شود [فرق دارد]. مثلاً به شما می گویند: حلوا این است و این خصوصیات را دارد. شما یقین دارید و قسم می خورید که حلوا است اما وقتی که آن حلوا را در دهانتان می گذارید، حالتان با آن حالتی که فقط یک حضور ذهنی دارید یکی است؟! تفاوت می کند، خیلی هم تفاوت می کند.

اما امیرالمؤمنین می فرماید: «**ما اِزْدَدْتُ يَقِينًا**» این برای چیست؟! به خاطر اینکه الان... «لَوْ كُشِفَ

<sup>۱</sup>. عیون الحکم، ج ۱، ص ۴۱۵.

**الغطاء»** یعنی چه؟! یعنی آن زمانی که امیرالمؤمنین بود عالم قیامت بود؟! بله! آن زمان عالم قیامت بود، الآن عالم قیامت هست! الآن عالم قیامت هست!

وقتی که زید بن حارثه پیش پیغمبر می‌آید، حضرت می‌فرماید: حالت چطور است؟! چه می‌گوید؟! به پیغمبر چه عرض می‌کند؟! **«أرى الجنة و من فيها»؛** دارم می‌بینم،<sup>۱</sup> نه اینکه شما به من گفتی، شما گفتی جای خود! در قرآن هم خیلی آیات جهنم و بهشت و اینها هست ولی من دارم می‌بینم! چه را دارم می‌بینم؟! یعنی همان طوری که الآن یا رسول الله تو را دارم می‌بینم که آنجا نشسته‌ای و اولی و دومی و فلان کنارت هستند، حالا خوبشان، بدشان، اصحاب، همه را الآن دارم یکی یکی مشاهده می‌کنم، همان طور هم الآن دارم می‌بینم؛ واقعیت و حقیقت را دارم می‌بینم. همان طوری که اینهایی که در اینجا نشسته‌اند خبر ندارند از اینکه در معده‌شان چه دارد جریان پیدا می‌کند، قلبشان چگونه دارد می‌زند، در شش، کبد، صفرا و کلیه‌شان چه مسائلی الآن دارد انجام می‌شود اطلاع ندارند اما کسی که دوربین آن داخل انداخته و دارد تماشا می‌کند و با آن عکس برداری و فلان دارد یکی یکی را می‌بیند، آیا می‌تواند بگوید که من دارم در تو چیزی را می‌بینم که تو نمی‌بینی؟! بله، خب راست می‌گوید! در همین لحظه من دارم در شما چیزی را مشاهده می‌کنم که شما خودت نمی‌بینی! خب راست می‌گوید! خب من دستگاهش را دارم و این ندارد. می‌گوید: من چیزی احساس نمی‌کنم، همین قدر می‌دانم که زنده‌ام! اما اینکه این کلیه‌ها الآن دارد چگونه کار می‌کند را که نمی‌بینیم. این داخل است دیگر، این داخل را که چشم ما نمی‌بیند. اینکه این قلب الآن دارد چه کار می‌کند، کجایش خراب است، کجایش درست است، این را که نمی‌بینم. کدام رگش گرفته را که نمی‌بینم، آیا می‌بینیم؟! نه! فقط می‌بینیم تپ تپ دارد می‌زند؛ این را فقط داریم می‌بینیم. اما آن کسی که دارد مشاهده می‌کند یا اکو می‌کند و یا عکس برداری می‌کند دارد به آن شخص مریض می‌گوید که چیزی را من در تو می‌بینم که تو نمی‌بینی. راست هم می‌گوید.

همین طور زید بن حارثه دارد به پیغمبر می‌گوید: من دارم می‌بینم که این در بهشت هست، این در بهشت هست، این در جهنم هست. این دارد می‌بیند ولی خودش نمی‌بیند! او خبر نمی‌دهد بلکه موقعیت را دارد می‌بیند. وقتی انسان پیش ولیّ خدا می‌رود، آن ولیّ خدا هر چه هست را در نفسش دارد نگاه می‌کند. می‌گوید: بلند شو پی کارت برو و اینجا دیگر برای ما معلق نزن!

- آقا آمده‌ایم به جای سلام و علیک و به جای احوال‌پرسی داری این طوری با ما برخورد می‌کنی؟! -

- پاشو برو! پاشو برو بساطت را جمع کن!

۱. آموزه‌های ولایت، ج ۱، ص ۳۶، تعلیقه ۱:

این جریان در الکافی، ج ۲، ص ۵۳ بدون انتساب به زید بن حارثه و در ص ۵۴ از حارثه بن مالک نقل شده است. البته همین جریان در مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۹۲ به زید نسبت داده شده است. (محقق)

برو این دام بر مرغی دگر نه \*\*\* که عنقا را بلند است آشیانه<sup>۱</sup>

می گوید: دارم می بینم! می خواهی خبر بدهم آن وقت رنگت قرمز شود؟! می خواهی بگویم؟! می خواهی به تو بگویم که چه کار داری می کنی؟!!

نه آقا نمی خواهیم رنگ ها را قرمز، بنفش، آبی، صورتی و سرمه ای بکنیم، همین طوری بماند! حالا که همین طوری می ماند، نه اینکه نیست! این دو تاست! هست ولی نمی گوید!  
پیغمبر فرمودند: دهانت را ببند!

پس زید بن حارثه دارد الآن بهشت را می بیند، دارد می بیند. الآن دارد جهنم را می بیند، افرادی که در دور پیغمبر هستند را می بیند. افرادی که در دور پیغمبر نشسته اند و یا رسول الله یا رسول الله آنها دارد سقف را می شکافد، دارد همه را یکی یکی می بیند. آنهایی که اهل صدق هستند را دارد می بیند، آنهایی که دارند حقه بازی می کنند را هم دارد می بینند. خیال می کنند پیش پیغمبر آمده اند و پیغمبر را گول زدند. با خود می گویند: رفتیم پیغمبر را خندانیم و کمی جا باز کردیم و ...

نمی دانند که نه بابا، او دارد به ریش شما می خندد! می گوید: من دارم از قیافه ات حقه بازی و کلک را می بینم، جمعش کن برو! برو تا آبرویت را نبردم!

همه اینها را دارد می بیند. این یک زید بن حارثه است؛ یک کسی که خدا **کشف الغطاء له**. زید بن حارثه غطاء برایش برداشته شده است اما ما نه، ما باید صبر کنیم صبر کنیم تا فوت و ارتحال انجام بشود آن وقت تازه می فهمیم چه خبرها بوده که ما نمی دانستیم! چه قضایا بوده که ما نمی دانستیم! آقا همین الآن، همین الآن هست! به جلد هست، به جلد ام هست، به جلد هست، تمام آنچه را که بزرگان گفتند همین الآن هست؛ همین الآن بهشت هست، همین الآن جهنم هست، همین الآن افراد جهنم همه مشخص، دارند عذاب می شوند! همین الآن افرادی که در جنت هستند متنعم هستند، همین الآن هستند! همین الآن حالت افراد فرق می کند، همین الآن صورت ها آن حال و آن موقعیتی را که در آن قرار دارند نشان می دهد متنها خودش نمی فهمد! خودش نمی فهمد، نه اینکه نیست. خودش نمی فهمد! اگر آن موقع باز کنند می فهمند.

امام صادق یا امام باقر - روایات مختلف است - باید بیایند و از جلوی اُبی بصیر پرده را کنار بزنند تا آن وقت اُبی بصیر بفهمد که در این عرفات یکی خرس است و آن یکی خر است و آمده دارد عرعر می کند به جای **لیبک اللهم!** آن یکی دارد صدای گاو درمی آورد!<sup>۲</sup> حالا اینها خوب هایش هستند! بعد حالا مسائل دیگر و صداهای دیگر و خصوصیات دیگر [بماند]!

<sup>۱</sup> . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۴۲۸.

<sup>۲</sup> . مناقب اُبی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۸۴؛ مدینه المعاجز، ج ۵، ص ۵۱.

امام صادق یا امام باقر فقط پرده را کنار زد، یک دفعه گیج شد. نه اینکه ایجاد کرد، نه آن بود! آنچه را که بود به اَبی بصیر نشان داد. آنچه را که بود، آمد پرده را برداشت کنار زد، ایجاد نکرد، از خودش انشاد نکرد، به وجود نیاورد، اینها همه ما را به یک حقائق ملموس می‌رساند که ببینیم اوضاع چه خبر است. کجای کار هستیم و به دنبال چه داریم می‌گردیم؟! نه اینکه ما را پرت کنند و حواله بدهند و بگویند: به دنبالش برو و ببین کجاست، بگیر.

## وجود تمام هستی در انسان

سال‌ها دل طلبِ جامِ جم از ما می‌کرد \*\*\* و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد<sup>۱</sup>

خدا رحمتش کند، واقعاً هرچه را که هست اینها گفته‌اند. اینها آورده‌اند مردم را به آن دین واقعی نزدیک کرده‌اند، نه آنهایی که ... دیگر بماند! زبانمان بسته باشد! می‌گویند: تو خیلی از خط قرمز رد می‌شوی! از چه رد می‌شوی! اینها آمدند و آن حقائق دینی و آن حقائق واقعی را برای ما بیان کردند.

«و آنچه خود داشت زیگانه تمنا می‌کرد»؛ هرچه هست در وجود خود انسان است متها ما باید سعی کنیم که فقط مطلبی که اتفاق می‌افتد، پرده کنار برود، همین! هیچ چیزی انجام نمی‌شود، این پرده کنار برود و انسان به آنچه که هست و واقعیت است برسد.

این ماحصل صحبت‌ها و جلساتی بود که در این زمینه در مسئله قضاء و قدر داشتیم و در این جلسه به نحو فشرده به یک ضمّ و ضمائم که اینها در روایات بودند مسئله را بیان کردیم.

و اما نسبت به ادامه مطلب دیگر إن شاء الله برای جلسه بعد باشد. البته کمی طول کشید و آن طوری که [اطباء] به ما اجازه دادند دوتا بیست دقیقه است، بیش از این گفته‌اند که نمی‌شود و اگر تخطی کنیم با نیروی قهریه مواجه هستیم! گرچه الآن مسئله به قهریه رسیده است که دیگر کسی به حرف ما گوش نمی‌دهد.

إن شاء الله ادامه مطالب را در زمینه‌های مختلف از نظر روایی و از نظر بحث عرفان نظری و از نظر فلسفی و همین‌طور چیزهای دیگر به ضمّ و ضمائمش عرض می‌کنیم متها در حدود بیست یا ۲۵ دقیقه بیشتر انجام نمی‌دهیم که بتوانیم به بحث فقهی هم برسیم.

## زیور و شدن همه عالم در وقت شهادت امام علیه السلام

تلمیذ: آن حال امیر المؤمنین در شب ضربت آن آرامشی که بر ایشان بود و به آسمان نگاه می‌کردند

...

<sup>۱</sup>. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۴۳.

استاد: نه، اینها ارتباطی به این قضایا ندارد.

تلمیذ: یعنی کسی که با خدا در همه مراتب هست ...

استاد: بله، درست است. این حال هم همان است، فرقی نمی‌کند، اضطراب منافاتی با یقین ندارد، شما تا به یک امری یقین نداشته باشید اضطراب پیدا نمی‌کنید. چون یقین دارید و می‌دانید که چه قضیه‌ای دارد اتفاق می‌افتد این حال اضطراب هست و اضطراب هم نه از خوف و ترس و فلان است بلکه اضطراب از انقطاع نفس متعلّقه به مادی است که آن نفس ولایت است که تمام کون و مکان را دارد عوض می‌کند، این از این است نه اینکه از ملاقات خدا. چون دارد این نفس ولیّ از دنیا می‌رود، همه عالم دارد زیرورو می‌شود، این دارد آن را نگه می‌دارد که آن را سالم به ولیّ بعدی برساند. متوجه شدید؟! این برای این تغییر و تحولات در عالم است که نفس او دچار انقلاب و دچار اضطراب می‌شود و این برای هر امامی قبل از [شهادتش] اتفاق می‌افتد و اختصاص به امیرالمؤمنین ندارد. حالا توضیح یا بیشترش را بعداً عرض می‌کنم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد